اختلال شخصیت خودشیفته از منظر قرآن و حدیث

زهرا فقیهی [1]
محمد رضا حاجی اسماعیلی [2]
حمید طاهر نشاط دوست [3]
مهدی مطیع [4]

چکیده

خداوند در قرآن از شخصیت یا الگوهای بادوام و فراگیر در رفتار، احساسات و افکار انسان با تعبیر شاکله یاد نموده، خود را به عنوان خالق وی، دارای آگاهانه‌ترین دیدگاه نسبت به شخصیت‌های رشد یافته و مختل معرفی می‌نماید. (الإسراء/۸٤). بر این اساس می‌توان ادعا نمود که قرآن به عنوان کلام وحیانی و حدیث به عنوان منبع مکمل مرتبط با وحی، می‌توانند از منابع تشخیص و درمان انواع اختلالات شخصیتی باشند. ولی این نظیر آنچه در روان‌شناسی طی فصلی مشخص و مجزا با عناوین وتعریف‌ها و حدود خاص ارائه گردیده، نیست؛ بلکه آموزه‌هاییست پراکنده در بین آیات الهی و روایات معصومین که نیازمند بررسی دقیق و استخراج است. پژوهش حاضر، نتایج حاصل از بررسی آموزه‌های قرآنی و روایی پیرامون اختلال شخصیت خودشیفته است و به تبیین چیستی این اختلال، عوامل ایجادکننده و ویژگی‌های مبتلایان به آن، با توجه به آموزه‌های اسلامی پرداخته است. بر اساس این پژوهش بیست و سه ویژگی اصلی شخصیت مبتلایان به خودشیفتگی، از جمله: خیال‌پردازی، خود بزرگ‌بینی، خودستایی، خودفریبی، تجاوزگری و... ضمن بررسی عبارات قرآنی و مفاهیم روایی به دست آمد که در مقاله به طور مبسوط و منسجم بدان اشاره شده است.

کلیدواژه ها: اختلالات شخصیتی، اختلال بدبینی، قرآن، حدیث، روان‌شناسی

۱- دانشجوی دکتری الهیات دانشگاه اصفهان z.faghihymailbox@yahoo.com
۲- دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان m.hajis1@yahoo.com
۳- استاد گروه روان‌شناسی دانشگاه اصفهان h.neshat@edu.ui.ac.ir
۴- دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان mahdimotia@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۸/۱۷ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۱۱/۲۹

بیان مسأله

زمانی‌که از شخصیت افراد سخن به میان می‌آید، اغلب در رابطه با صفات آنها بحث می‌شود. از میان پژوهشگران شخصیت کسانی که رویکرد صفات را در حوزه‌ی روان‌شناسی شخصیت دنبال می‌کنند توافق دارند بر اینکه عنصر اصلی شخصیت را صفات تشکیل می‌دهند. به طور کلی صفات شخصیتی الگوهای بادوام و فراگیر افراد در رفتار، احساسات و افکار هستند که شخصیت افراد را تشکیل می‌دهند. از همین رو، درک مفهوم شخصیت در گرو بررسی و تبیین الگوهای ثابت شناختی، عاطفی، رفتاری افراد یا به عبارت دیگر صفات شخصیتی ایشان خواهد بود. هر چند غالب افراد از نظر صفات و شیوه‌ی عملکرد فردی و اجتماعی افراد سالم و بهنجاری هستند اما افرادی هم هستند که از لحاظ شناخت، احساسات (هیجان‌پذیری) و یا عملکرد میان فردی و کنترل تکانه دچار اختلال هستند. (باچر، ۱۸٤). این اختلالات براساس شباهت‌های توصیفی به سه گروه دسته‌بندی شده‌اند.گروه الف، اختلالات شخصیت پارانوئید، اسکیزوئید و اسکیزوتایپی را شامل می‌شود. افراد مبتلا به این اختلالات اغلب عجیب و غریب یا نامتعارف به نظر می‌رسند. گروه ب، اختلالات شخصیت ضداجتماعی، مرزی، نمایشی و خودشیفته را شامل می‌شود. افراد مبتلا به این اختلالات اغلب نمایشی، هیجانی یا نامنظم به نظر می‌رسند. گروه ج ، اختلالات شخصیت دوری‌جو، وابسته، وسواسی- جبری را شامل می‌شود. افراد مبتلا به این اختلالات اغلب مضطرب یا بیمناک به نظر می‌رسند. (انجمن، ۹۷٦). خداوند در قرآن از شخصیت یا الگوهای بادوام و فراگیر در رفتار، احساسات و افکار انسان با تعبیر شاکله یاد نموده، خود را به عنوان خالق وی، دارای آگاهانه‌ترین دیدگاه نسبت به شخصیت‌های رشد یافته و مختل معرفی می‌نماید. (الإسراء، ۸٤). بر این اساس می‌توان ادعا نمود که قرآن به عنوان کلام وحیانی و حدیث به عنوان منبع مکمل مرتبط با وحی، می‌توانند از منابع تشخیص و درمان انواع اختلالات شخصیتی باشند. ولی این نظیر آنچه در روان‌شناسی طی فصلی مشخص و مجزا با عناوین وتعریف‌ها و حدود خاص ارائه گردیده، نیست؛ بلکه آموزه‌هاییست پراکنده در بین آیات الهی و روایات معصومین که نیازمند بررسی دقیق و استخراج است. پژوهش حاضر، نتایج حاصل از بررسی آموزه‌های قرآنی و روایی پیرامون اختلال شخصیت خودشیفته است و به تبیین چیستی این اختلال، عوامل ایجادکننده و ویژگی‌های مبتلایان به آن، با توجه به آموزه‌های اسلامی پرداخته است. بر اساس این پژوهش بیست و سه ویژگی اصلی شخصیت مبتلایان به خودشیفتگی، از جمله: خیال‌پردازی، خود بزرگ-

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.16.33.6.3]

بینی، خودستایی، خودفریبی، تجاوزگری و... ضمن بررسی عبارات قرآنی و مفاهیم روایی به دست آمد که در مقاله به طور مبسوط و منسجم بدان اشاره شده است.

اختلال شخصیت خودشیفته در روان‌شناسی

ویژگی اصلی اختلال شخصیت خودشیفته الگوی فراگیر بزرگ‌منشی، نیاز به تحسین و فقدان همدلی است که در اوایل بزرگسالی شروع می‌شود و در زمینه‌های مختلف وجود دارد. اگر فردی پنج معیار یا بیشتر از نه معیار زیر را داشته باشد، مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته است. این نه معیار عبارتند از: ۱)احساس اهمیت شخصیت بزرگمنشانه دارد (مثل موفقیت‌ها و استعدادهای اغراق‌آمیز، انتظار دارد بدون موفقیت‌های مناسب، به عنوان فرد برتر شناخته شود). ۲)دل مشغول خیالپردازی‌های موفقیت، قدرت، ذکاوت، زیبایی یا عشق ایده‌آل نامحدود است.۳)معتقد است که او «استثنایی» و بی‌نظیر است و فقط توسط افراد (یا نهادهای) استثنایی یا «عالی‌مقام» می‌تواند درک شود یا باید با آن‌ها معاشرت کند. ٤) به تحسین بیش از حد نیاز دارد.٥) احساس سزاواری دارد (یعنی انتظارات نامعقول در مورد برخورد بسیار مطلوب یا اطاعت خودکار از توقعات او). ٦)از لحاظ میان‌فردی بهره‌کش است (یعنی برای رسیدن به هدف‌های خویش از دیگران سوءاستفاده می‌کند). ۷) فاقد همدلی است: مایل نیست احساسات و نیازهای دیگران را تایید کند یا خود را با آن‌ها برابر بداند. ۸)اغلب به دیگران حسدت می‌کند یا معتقد است دیگران به او حسد می‌ورزند. ۹) رفتارها یا نگرش‌های متکبر و پرنخوت نشان می‌دهد. (انجمن، ۱۰۱۲).

اختلال شخصیت خودشیفته در قرآن و حدیث

اگرچه همه‌ی افراد تا حدی شیفته‌ی شاخصه‌های وجودی خویشند و گاهی آن را بروز می‌دهند اما گاهی خودشیفتگی به یک‌رفتار بارز یا ویژگی شخصیتی در آنها بدل می‌شود. در لسان قرآن و روایات از این میزان شیفتگی نسبت به خود به عنوان یک اختلال نیازمند به درمان یاد شده است.[1](تمیمی، ۳٤٥). افراد مبتلا به این اختلال افرادی خود محورند که توجه و علاقه‌ی خاصی به خود، آراء و تمایلات و نیازهای خود دارند و درتمامي اعمالشان تا حدّ پرستش، از خود و

۱- عجب بیماری کشنده‌ایست.

گرایش‌های ذهنی و درونیشان پیروی می‌نمایند: «أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً...». (الجاثیة، ۲۳).[1]

این افراد سرگرمی نامحدود به خیال‌پردازی پیرامون دارایی‌ها و توانایی‌های شخصیشان دارند، و آنها را بیش از حد واقعیشان برآورد می‌نمایند: (إختیال). این تا بدانجاست که حتی گاه ویژگی‌ها و اوصافی را برای خود برمی‌شمارند که در حقیقت فاقد آن هستند و این چنین در خیال خود به شخصیتی بی‌نظیر و برتر با ویژگی‌هایی منحصر به فرد مبدل می‌شوند که احدی با ایشان برابری ننموده و سزاوار ستایش و تمجید و پیروی همگان است.

واقعیت این است که افراد خودشیفته فاقد اعتماد به نفس بوده، برتری‌ها و معایب خود را به خوبی نمی‌شناسند، لذا احساس سزاواری و عزت نفس ندارند. همین امر سبب می‌شود به خیال-پردازی روی آورده و برای جبران ضعف درونیشان اموری را به خود نسبت دهند که یا فاقد آن هستند یا برتری حقیقی محسوب نمی‌شوند. در این مرحله فرد، از اینکه توانسته است، فقط از طریق خیال‌بافی به برتری‌هایی شگرف دست یابد، به شگفت آمده و در درون به خود می-بالد:(عجب)[2]، ولی این به تنهایی نمی‌تواند بارور کننده‌ی حس سزاواری یا عزت نفس در او باشد. لذا با اینکه با اطرافیان خود همدل نیست و از برتری‌های حقیقی ایشان ناخشنود است، ولی سعی می‌کند به هر صورتی توجه، ستایش و تأیید آنان را به دست آورد: (تکبر)

آنچه این افراد به عنوان برتری برای خود برمی‌شمرند، خارج از شخصیت حقیقیشان و اغلب از امور ظاهری و مادی نظیر زیبایی، ثروت، ریاست و ... است. (آل‌عمران، ۱۸۱؛ الاعراف، ۹۵؛یونس، ۲۲؛ الاسراء، ۸۳ و التوبه، ۲۵). لذا بیشتر درصدد افزایش داشته‌های ظاهریشان هستند تا برتری‌های درونیشان و از هیچ تلاشی در این مسیر فروگذار نمی‌کنند، حتی اگر سبب تضییع حقوق دیگران گشته یا به ایشان آسیبی برساند.

این درحالیست که شخصیت واقعی ایشان مجموعه‌ایست از معایب اخلاقی و اختلالات عاطفی و گرایشی که با اندک تأملی در رفتارشان می‌توان به آن پی برد. ولی از آنجا که این افراد

۱- آیا آن کس را دیدی که هوای (نفس) خود را، خدای خویش گرفته است و خداوند او را از روی آگاهی به حال وی در گمراهی واگذاشته و بر گوش و دل او مهر نهاده و بر چشم او پرده‌ای کشیده است؟

۲- عجب حالت شیفتگی و شگفت زدگی به نفس است که در اثر بزرگ شمردن صفات و افعال کمالی یا نعمت ها پدید می آید اعم از آن که آنها وجود حقیقی خارجی داشته باشند یا صرفاً وجود آنها پندار باشد و اعم از آن که آن صفات و افعال و نعمت ها در واقع کمال محسوب شوند یا نه. (نراقی، ۱/ ۳۰۷).

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.16.33.6.3]

نسبت به خود و هر آنچه مربوط به ایشان است، حساسیت خاصی دارند: (تعصب؛ حمیت)؛ هر گونه مشاوره و اظهار نظری در رابطه با شخصیتشان را نوعی انتقاد و نادیده گرفتن جایگاه والایشان تلقی می‌کنند و فورا واکنش نشان می‌دهند. لذا مشاوره دادن به ایشان کار بس دشواریست. [۱] (نک: کلینی، ۲/ ۳۹٤).

چنانچه از بررسی منابع اسلامی به دست می‌آید، این اختلال در طبقات مرفه و قدرتمند جوامع شایع‌تر است: (مترف، ملأ). هم چنین در بین کافران و کسانی است که اعتقاد به وجود خداوند-به عنوان عزتمند و عزت بخش حقیقی- ندارند:(کافر، مشرک).

نمونه‌های قرآنی از افراد مبتلا به این اختلال بیشتر عام یا از بین مردان هستند[۲] - بر خلاف آنچه فروید خودشیفتگی را بیشتر مربوط به زنان می‌داند. این نکته اگر دلالت بر شیوع بیشتر این اختلال در مردان نداشته باشد؛ حداقل دلالت بر این امر دارد که این اختلال بیشترین شیوعش در بین زنان نیست.

این اختلال بیشترین آثار تخریبی را در روابط بین فردی داشته و بیش از خود شخص افراد مرتبط با او را درگیر می‌سازد. لذا چنانچه این افراد به مشاور مراجعه نماید، به هیچ وجه به دلیل احساس بیماری و نقص و نیاز به درمان نیست، چون این افراد از همه کامل‌تر و بی عیب و نقص هستند بلکه به خاطر شکایت از نحوه‌ی برخورد اطرافیان و عدم درک جایگاه خاص و برترشان توسط ایشان است. علاوه بر این، چون این افراد خود را در هر زمینه‌ای صاحب نظر می‌دانند، بنابراین هیچ‌گاه در درون خود نیازی به دریافت مشاوره از سوی دیگر افراد احساس نمی‌کنند.[۳] (حلوانی، ۱٤۰)

و نکته‌ی آخر، علیرغم اینکه برخی از رفتارهای همراه با غرور و تکبر این افراد ممکن است از طریق مشاهده مورد تقلید قرار گیرد ولی داشتن هم‌نشینی با ایشان عامل اصلی انتقال آن به

۱- خودشیفتگی بر چهار شعبه است: تکبر و فخر، غیرت کاذب و تعصب. هر کس خود را بالا بگیرد به حق پشت می‌کند. و هر کس فخر کند به فسق و فجور مبتلا می‌شود، و هر کس غیرت کاذب نشان دهد بر گناهان اصرار می‌ورزد، و هر کس را تعصب بگیرد ظلم می‌کند. و چه بد چیزی است در پل صراط کاری که بین پشت کردن به حق و فسق و فجور و اصرار بر گناهان و ظلم باشد».

۲- فرعون، نمرود، قارون، سامری، ولید بن مغیرة، برادران یوسف، قابیل و ...از جمله نمونه‌های قرآنی شخصیت خودشیفته در قرآن محسوب می‌شوند.

۳- خودخواهی و خودپسندی آدمی را از طلب علم باز می‌دارد.

اطرافیانشان نیست و عوامل دیگری در ابتلای به آن دخیل است. چون مبتلایان به این اختلال به دلیل انحصارطلبی‌های شناختی و رفتاریشان ترجیح می‌دهند تا جایی که ممکن است نسبت به سایرین متفاوت باشند تا آنان را تحت سلطه‌ی خود داشته باشند، لذا در صدد یک شکل کردن دیگران با خود نیستند.

عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت خودشیفته از منظر آموزه‌های اسلامی

در شکل‌گیری هر اختلال شخصیتی، عواملی دخیل است که اگر بتوان آن را از بین برد، مسلماً گام بزرگی در جهت درمان آن برداشته شده است. در ادامه به عوامل مؤثر در ایجاد این اختلال از منظر قرآن و حدیث اشاره خواهد شد:

- **عزت نفس شکننده و نیاز به حس سزاواری:** افراد مبتلا به این اختلالِ شخصیتی برخلاف افکار، عواطف و رفتارهای بزرگ‌منشانه‌ای که دارند، از عزت نفس شکننده‌ای برخوردارند۱.(حر عاملی، ۱۵/ ۳۸۰). لذا کلیه‌ی قوای درونی و بیرونی خویش را بر اموری متمرکز می‌نماید که به خیال خود برای رسیدن به عزت نفس، و خود باوری، و تقویت حس سزاواری[۲] در ایشان ضروریست. (تمیمی، ۱۲۸).

- **نداشتن درک صحیح از واقعیات:** این افراد، شناخت صحیحی نسبت به خود، توانایی‌ها و نیازهای واقعیشان ندارند و ضعف‌ها و آسیب پذیری هایشان را نمی‌پذیرند. (مجلسی، ۱/ ۹۳).[۳] ایشان هم‌چنین نسبت به پیدایش و خلقت اولیه و سرانجام خود و نسبت به جایگاهشان در عالم هستی بی‌توجهند. (برقی، ۱/ ۲٤۲)[۴]. در بیان قرآن و روایات همین غفلت و عدم بینش صحیح، بارور کننده‌ی روحیه‌ی خودخواهی و ایجاد حس خاص بودن در این افراد است. (تمیمی، ۳۰۸)[۵].

۱- هیچ مردی نیست که تکبر بورزد یا خود را بزرگ بشمارد مگر بخاطر ذلتی که در نفس خود می یابد.

۲- فخرفروشی از کوچک بودن مقدار است.

۳- و العجب أن یظن الإنسان بنفسه منزلة لا یستحقها و یصدق نفسه فی هذا الظن، و ذلک إنما یحصل من قلة التمیز و المعرفة، و عدم معرفة قبائح النفس و نقائصها، فهو دلیل علی ضعف العقل.

۴- عجب است از متکبری که به خود می‌نازد و همانا از نطفه‌ای آفریده شده، و سپس مرداری گندیده شود و نمی‌داند در این میان با او چه خواهد شد.

۵- خودپسندی آدمی، دلیل بر کمبود او و نشانه سستی خرد اوست.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.16.33.6.3]

این افراد بیشتر ترجیح می‌دهند در دنیایی زندگی کنند که هر چند خیالی و غیر واقعی، ولی ایشان را در جایگاهی قرار دهد که برای باور خویش به آن نیاز دارند. لذا حتی اگر در اثر مشاوره و راهنمایی شخص یا در شرایط خاصی متوجه اشتباه خود گشته و امکان اصلاح بینش ناصحیحشان فراهم شود، از آن دوری می‌نمایند. چون تصویر عزتمندی که برپایه‌ی بینش پیشین خود بنا کرده بودند، با کنار نهادن آن از بین می‌رود و ابهت و برتری خیالیشان در هم می‌شکند. بنابراین برای فرار از رویارویی با واقعیت خود به سرعت به روال ذهنی پیشین خود باز می‌گردند. (مجلسی، ۱۱/ ۱۵۳) و این دقیقا برخلاف منش انسان‌های رشدیافته و عاقل است.[۱] (نوری، ۱۲/ ۱۱٤).

ویژگی‌های شخصیتی افراد خودشیفته در آموزه‌های اسلامی

در هر اختلالی با مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و خصلت‌های شناختی، اخلاقی و رفتاری روبه‌رو هستیم که آشنایی دقیق و کامل آنها گام دیگری در درمان آن اختلال است. در ادامه به بیان ویژگی‌های شخصیتی مبتلایان به اختلال بدبینی از منظر آموزه‌های اسلامی پرداخته شده است.

- خیال‌پردازی‌های دروغین: افراد مبتلا به این اختلال با توجه به داده‌های خیالی خود، گاه دارایی‌ها و اوصافی را برای خود برمی‌شمرند که در حقیقت فاقد آن هستند[۲]. (مصباح الشریعه، ۸۱). در طول تاریخ در میان پیروان ادیان افرادی با انکار و تخفیف دارایی‌های اعتقادی دیگر ادیان: « **وَ قالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصارى عَلى شَيْءٍ وَ قالَتِ النَّصارى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلى شَيْءٍ**». (البقره، ۱۱۳)[۳]؛ سعی در وصف خود به ویژگی‌هایی داشته‌اند که در حقیقت فاقد آن بوده‌اند: «**وَ قالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصارى نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ**». (المائده، ۱۸)[۴]. با توجه به بیان این آیات، هر یک از ایشان خود را از خاصان و منتسبان به درگاه الوهی به حساب آورده، بر این باور بوده‌اند که مورد علاقه و محبت و کرامت خاص او و از پیروان سایر ادیان بلکه از همگان برترند.

۱- دور کردن نفس از وسوسه های هوای نفس خوی خردمندان است.

۲- کسی که دچار خودپسندی شود، از راه درست منحرف شده و ادعای چیزی را کرده است که از آن او نیست و هرکس ادعایی در مورد چیزی داشته باشد که حق او نیست دروغ‌گو و شیاد است.

۳- و یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ بر حق نیستند و مسیحیان گفتند: یهودیان هیچ بر حق نیستند.

۴- و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما فرزندان خداوند و دوستان اوییم».

- بزرگ‌نمایی و داشتن برآوردهاي غیر واقعي نسبت به خود: این افراد هم‌چنین در رابطه با شخصیت و جایگاه حقیقی خویش در زندگی شخصی و اجتماعی تصوراتي فراتر از واقعیت دارند. فرعون پادشاه مصر که در زمان خود از سلطه‌ی زیادی بر قبطیان مصر برخوردار بود: «**يا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ**». (غافر، ۲۹)[۱]، خود را خدا، و مالك و مدبر امور آنان دانسته: «**ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرِي**». (القصص، ۳۸).[۲](طباطبایی، ۱۷/ ۵۰۳)، و شک-کنندگان در الوهیتش را تهدید به قتل، و شکنجه و زندان می‌نمود.

- حس سزاواری شخصی: این افراد برتری‌های خیالی یا واقعیشان را شایستگی‌های ذاتی: «**وَ قالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصارى نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ**». (المائده، ۱۸) [۳]، و یا اکتسابی: «**... إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِي**». (القصص، ۷۸)[۴] خود می‌دانند که عاملی خارجی در شکل‌گیری آن دخیل نبوده است. (طباطبایی، ۱۹/ ۱٦۸). ایشان ادعا می‌کنند که این سزاواری حق مسلم ایشان بوده و نه تنها با مرور زمان و تغییر شرایط زوال نمی‌پذیرد، بلکه از آنچه هست فزونتر خواهد شد: «**و قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً**». (الکهف/۳٦).[۵] لذا همواره در انتظار دریافت احترام، تایید و ستایش از سوی دیگران هستند.[۶] (کلینی، ۸/ ۳۵۵).

۱- ای قوم من! امروز فرمانروایی از آن شماست در حالی که در این سرزمین چیرگی دارید.

۲- من خدایی جز خویشتن برای شما نمی‌شناسم.

۳- و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما فرزندان خداوند و دوستان اوییم».

۴- تنها برای دانشی که خود داشتم آن را به من داده‌اند.

۵- گفت: گمان ندارم که این (باغستان) هرگز از میان برود و گمان ندارم که رستخیز برپا شود و اگر مرا به سوی پروردگارم باز گردانند جایگاهی از آن بهتر خواهم یافت.

۶- **تا می توانی با پرهیزکاران و راستگویان بپیوند وآنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند و تو را برای اعمال زشتی که مرتکب نشده ای تشویق نکنند که ستایش بی اندازه خودپسندی می آورد وانسان را به سرکشی وامی دارد.**

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.16.33.6.3]

- قضاوت متعصبانه ومطلق‌گرا نسبت به خود: این گونه افراد، نسبت به کلیه‌ی اموری که به طور مستقیم یا غیر مستقیم با ایشان مرتبط است، حساسیت و تعصب خاص دارند. (حرعاملی، ۱۵/ ۳۷۳)[۱].

- خودستایی: هم‌چنین کلیه‌ی ویژگی‌های اخلاقی خود را ستودنی و بی عیب و نقص: «**أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ ...**». (النساء، ٤٩)[۲]، و عملکرد رفتاریشان را به طور مطلق صحیح و زیبا: «**أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنا...**». (فاطر، ۸)[۳] می‌پندارند؛ هر چند که در حقیقت نادرست و زشت باشد: «**قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرينَ أَعْمالًا. الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا**».(الکهف، ۱۰۳- ۱۰٤).[۴]

- خود فریبی: از منظر این افراد حتی کارهای زشت و ناصحیحشان درست و موجه و منطقی است. سامری از شخصیت‌های قرآنی، فرد خودشیفته‌ایست که خود را واجد شایستگی‌های علمی و بینشی مورد نیاز برای یک رهبر می‌دانست؛ لذا تلاش خود را در جهت عوام‌فریبی و همراه‌سازی مردمان با خود، کاری کاملا موجه و معقول می‌دانست: «**وَ كَذلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسي...**» (طه، ۸۵ - ۹۷)[۵]. تسویل تعبیر دقیقی است که به این خود فریبی یا موجه‌سازی رفتار در درون مبتلایان به این اختلال اشاره دارد[۶]. (طباطبایی، ١٤/ ١٩٤و١٩٥؛ مجلسی، ٦٩ / ٣١٠).

۱- حمیت و تعصب هردو به معنای دفاع و حمایت است یکی از خود و دیگری از نزدیکان ولی حمایتی کورکورانه که سبب می‌شود فرد خود و نزدیکانش را به ناحق بر دیگران مقدم بداند.امام زین العابدین علیه السلام ـ در پاسخ به پرسش از تعصّب ورزی ـ فرمود :تعصّبی که صاحبش به سبب آن گنهکار می باشد، این است که آدمی بَدانِ قوم خود را از نیکانِ قومی دیگر بهتر بداند . این از عصبیّت نیست که کسی قوم و مردم خود را دوست داشته باشد، بلکه کمک کردن قوم خود بر ستم از عصبیت است.

۲- آیا به کسانی ننگریسته‌ای که خویشتن را پاکیزه می‌انگارند.

۳- پس آیا کسی که بدی کردارش در چشم وی آرایش یافته است و آن را نیکو می‌بیند (چون کسی است که رهیافته است).

۴- آیا شما را از کسان زیانکارتر آگاه کنیم؟ آنان که کوشش‌هایشان در زندگانی دنیا تباه شده است ولی خود گمان می‌برند که نیکوکارند.

۵- و بدین‌گونه، نفس من (کارم را) در نظرم آراست.

۶- فإنهم يفعلون أعمالا قبيحة عقلا و نقلا و يواظبون عليها حتى تصير تلك الأعمال بتسويل أنفسهم و تزيين قرينهم من صفات الكمال عندهم فيذكرونها و يتفاخرون بها و يقولون إنا فعلنا كذا و كذا إعجابا بشأنهم و إظهارا لكمالهم.

- سازشکاری: این افراد سعي مي‌كنند با بيان برتري‌هاي خيالي: «**وَ قالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصارى نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ**». (المائده، ۱۸)[۱] ، یا واقعی خود: « **فَأَمَّا عادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ** ». (فصلت، ۱۵)[۲] و یا با انجام کارهاي خاص در انظار: «**فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ في زينَتِه**». (القصص، ۷۹)[۳] ، ترجیحا با نرمی و سازش: «**وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُون**». (القلم، ۹)[۴] ، برتری خود را به دیگران ثابت نموده و توجه و تایید و احترامشان را به سمت خود جلب نمایند: «**قالَ الَّذينَ يُريدُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِيَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظيمٍ**».[۵]

- طلبکاري و توقعات نابه‌جا: ایشان انتظار دارند به طور خاصی با آن‌ها رفتارشود و خواسته‌هایشان به‌خودی‌خود و بدون هیچ پرسشی برآورده گردد. هم‌چنین به سبب هر عمل نیک انجام داده یا نداده‌ای در قبال دیگران، بر آنان منت گذاشته و انتظار تجلیل: «**لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوا وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلاَ تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ ...**». (آل عمران، ۱۸۸)،[۶] و دریافت پاداش دارند:(إدلال).[۷] (نراقی، ۱/ ۳۰۸).

۱- و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما فرزندان خداوند و دوستان اوییم».

۲- و اما (قوم) عاد در زمین به نادرستی گردنکشی کردند و گفتند: چه کسی از ما توانمندتر است؟ و آیا ندیدند که خداوندی که آنان را آفریده از آنان توانمندتر است؟ و آنان آیات ما را انکار می‌کردند.

۳- آنگاه با زیورهایش در پیش قوم خویش آشکار شد.

۴- دوست دارند نرمی پیشه کنی تا نرمی پیش گیرند.

۵- کسانی که زندگی این جهان را می‌خواستند گفتند: ای کاش ما نیز همانند آنچه به قارون داده شده است می‌داشتیم، بی‌گمان او را بهره‌ای سترگ است».

۶- آنان را که برای آنچه کردند شادمانی می‌کنند و دوست دارند برای آنچه نکردند ستایش ببینند رسته از عذاب مپندار.

۷- «إدلال» یعنی ناز کردن گویی که شخص از دیگری طلب کار است و بر اوحقی دارد. اگر شخصی که دارای صفت پسندیده ای است، بداند که آن صفت را خدا به او کرامت فرموده است ولی عقیده داشته باشد که نزد خداوند دارای مقام است و حقی بر خدا دارد که خداوند باید این نعمت و کمال را به او بدهد و به دلیل عمل خود از خدا توقع تکریم داشته باشد و بعید بداند که خداوند این نعمت را از او سلب کند، این را «دلال» در برابر خداوند می‌گویند: «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ». (الحجرات، ۱۷). یا اینکه شخص چیزی را به دیگری ببخشد؛ اگر این بخشش در نظر او کار بزرگی باشد، بر آن شخص منت می گذارد و بر این بخشش، عجب دارد و اگر علاوه بر این، از شخصی که به او

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.16.33.6.3]

و اگر انتظارات نابه‌جایشان برآورده نشود، به افرادی خشن و بداخلاق (عُتُلّ)[1] ، و زورگو و بی‌رحم: «**وَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُمْ مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فی مِلَّتِنا ... وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنیدٍ**». (ابراهیم، ۱۳و۱۵)[2] مبدل می‌شوند که تمام تلاش خود را برای تحقیر همه‌جانبه‌ی شخصی که اهمیت و خواسته‌ی ایشان را نادیده گرفته، بدون هیچ احساس عذاب وجدانی، به‌کار می‌گیرند. ایشان فاقد حس شرمساری و خجالت هستند. و بازی با احساسات دیگران، سوءاستفاده از سایر افراد و دست انداختن آنها هیچ‌گونه عذاب وجدان یا ناراحتی برای ایشان به همراه ندارد.

- آستانه‌ی تحمل پایین و انتقادناپذیری: ایشان پذیرای هیچ‌گونه انتقادی در مورد خود نیستند و هیچ رأی مخالفی را تاب نمی‌آورند. کوچکترین تذکر در هر زمینه‌ای برای ایشان گران تمام می‌شود و در مقابل آن خشمگین شده، فرد مورد نظر را به «نادانی، حماقت و عدم درک واقعیت» متهم می‌کنند.[3]

- فقدان روابط اجتماعی قوی و سازنده: این افراد با وجود نیاز شدید به دریافت توجه و تأیید دیگران، توانایی برقراری روابط اجتماعی قوی و سازنده با ایشان را ندارند؛ چون خود را برتر از

بخشش کرده درخواست کند که به دلیل بخششی که به آن فرد کرده، او هم باید درخواست هایش را اجابت کند، بر آن شخص دلال خواهد داشت: «**یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ**».

۱- می‌خواهید شما را از دوزخیان خبر دهم: هر پرروی سرکش خود خواه درشتخوی متکبّر.

۲- و کافران به پیامبرانشان گفتند: شما را از سرزمینمان بیرون خواهیم راند مگر به آیین ما باز گردید ... و (پیامبران) گشایش خواستند و هر گردنکش ستیزنده‌ای نومید شد.

۳- «**وَ نادی فِرْعَوْنُ فی قَوْمِهِ قالَ یا قَوْمِ أَ لَیْسَ لی مُلْکُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْری مِنْ تَحْتی أَ فَلا تُبْصِرُونَ**؛ و فرعون در میان قوم خود بانگ برداشت و گفت: ای قوم من! آیا پادشاهی مصر از آن من نیست در حالی که این جویبارها از زیر (کاخ) من روان است؟ آیا نمی‌بینید؟» (الزخرف، ۵۱): فرعون سرچشمه‌ی حیات مصریان را به خود منتسب نموده و انکار کنندگان قدرت مطلقش را بی بصیرت و نادان خطاب می‌کرد. (طباطبایی، ۱۸/ ۱۱۱)؛ «**إِذْ قالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبینا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ**؛ (یاد کن) آنگاه را که گفتند: یوسف و برادر (تنی) اش (بنیامین) برای پدرمان از ما دوست‌داشتنی‌ترند با آنکه ما گروهی توانمندیم؛ بی‌گمان پدر ما، در گمراهی آشکاری است». (یوسف، ۸): برادران یوسف نیز بر پدر خود به خاطر غفلت از جایگاه ایشان در اداره‌ی امور مالی و خانوادگی‌اش، خرده گرفته و توجه بیش از حد او به یوسف و بنیامین دو کودک خردسال و ناتوان را اشتباه و ناشی از بی‌بصیرتی او می‌دانستند.

همه می‌دانند. (کلینی، ۸/ ۱۲۸)[1]. روابط ایشان با اطرافیان و کسانی که به هر نحوی با ایشان سرو کار دارند بسیار محدود و ابزاریست؛ و تنها تا زمانیست که نفعی برایشان داشته باشد.

- خود بزرگ‌بینی: ایشان عموم مردم را افرادی معمولی می‌دانند که هم‌شأن ایشان نیستند: «**فَقالَ الْمَلَأُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراکَ إِلاَّ بَشَراً مِثْلَنا وَ ما نَراکَ اتَّبَعَکَ إِلاَّ الَّذینَ هُمْ أَراذِلُنا بادِیَ الرَّأْیِ وَ ما نَری لَکُمْ عَلَیْنا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّکُمْ کاذِبینَ**». (هود، ۲۷)[2] ؛ لذا کمتر در جمع حاضر می‌شوند. و چنانچه اندک زمانی مجبور به هم‌نشینی با کسانی شوند که پایین‌تر از خود می‌دانند، یا با اخم نمودن و رویگردانی از ایشان، ناراحتی خود را از این مصاحبت ابراز می‌نمایند[3]، یا با اشاره دست و صورت آنها را مورد تمسخر قرار می‌دهند: «**إِنَّ الَّذینَ أَجْرَمُوا کانُوا مِنَ الَّذینَ آمَنُوا یَضْحَکُونَ. وَ إِذا مَرُّوا بِهِمْ یَتَغامَزُونَ. وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَکِهِینَ**». (المطفّفین، ۲۹- ۳۱)٤. (طباطبایی، ۲۰/ ۲۳۹). ایشان افرادی پر افاده‌اند که لباس‌های فاخر[5] و راه رفتن با غرور: «**وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولا**».(الإسراء، ۳۷)[6] ؛ و طرز برخورد ناصحیحشان با دیگران در اولین نگاه معرف شخصیت خود بزرگ‌بینشان است. (صدوق، ۳۳۰).

در قرآن به خودبزرگ بینی افراد خودشیفته با دو وصف مستکبر، متکبر اشاره شده است. این دو واژه هر دو برگرفته از واژه‌ی کبر هستند. با این تفاوت که استکبار در مرحله خیال است و

۱- هر کس خودش را برتر از دیگران بداند، از متکبران است.

۲- «پس سردستگان کافر از قوم وی گفتند: ما تو را جز بشری مانند خویش نمی‌دانیم و جز این نمی‌بینیم که فرومایگان ما نسنجیده از تو پیروی کرده‌اند و در شما برتری نسبت به خویش نمی‌بینیم بلکه شما را دروغگو می‌پنداریم»: قوم نوح پیروان آن حضرت را از اراذل جامعه می‌دانستند و از پیروی از آن حضرت سرباز می‌زدند.

۳- عَبَسَ وَ تَوَلَّی . أَنْ جاءَهُ الْأَعْمی؛ روی ترش کرد و رخ بگردانید،که آن نابینا نزد وی آمد». (عبس، ۱- ۳)؛ «**وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً** ...؛ و روی خود را از مردم مگردان و بر زمین خرامان گام برمدار». (لقمان، ۱۸): صعر به معنای مایل کردن صورت به طرف راست یا چپ است۳ و تصعیر خدّ در آیه آن است که فرد از روی تکبر گردن خویش را بگرداند و به روی شخص نگاه نکند.۳ (قریشی، ۸/ ۲۴۷).

۴- «بی‌گمان بزهکاران (در دنیا) به مؤمنان می‌خندیدند. و چون از کنار آنان می‌گذشتند به یکدیگر با چشم اشاره می‌کردند، و چون به نزد خویشان خود می‌رفتند، خنده‌زنان می‌رفتند»: یَتَغامَزُونَ یعنی با اشاره‌ی چشم یکدیگر را به استهزای آنان وامی‌دارند.

۵- «خداوند در روز قیامت به سوی کسی که لباس خود را از روی کبر و غرور به زمین بکشاند، نظر نمی کند».

۶- «و بر زمین، خرامان گام برمدار که هرگز نه زمین را می‌توانی شکافت و نه به بلندای کوه‌ها می‌توانی رسید».

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.16.33.6.3]

مستکبر، کسی است که در زمینه روابط بین فردی سعی دارد بزرگی نداشته و خیالی خود را به رخ دیگران بکشد و خود را بزرگتر از دیگران جلوه دهد. ولی تکبر در اثر استمرار این احساس در شخص پدید می‌آید، و متکبّر به برتری خود بر دیگران باور یافته و بزرگی کردن برای او تبدیل به احساس و خصلتی ثابت گشته است. (طباطبایی، ۱۲/ ۲۳٤). و آن را به دیگران نیز القاء می‌نماید؛ به گونه‌ای‌که گاه بزرگی او مورد پذیرش کامل اطرافیان و نزدیکانشان قرار می‌گیرد: «**وَ قالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغالِبُونَ**». (الشعراء، ٤٤). این آیه از وضعیت افرادی حکایت دارد که دلهایی آکنده از هیبت و ابهت فرعون داشتند، و نفوس خود را به خیال ثروت و قدرتی که با او بود خیره و پست نموده و به عزت او سوگند می‌خوردند. (همانجا، ۱۸۱).

- فقدان عزت نفس: نکته اینجاست که علیرغم تلاش مستمر برای اثبات و حفظ برتری خیالیشان، این افراد عزت نفس شکننده‌ای داشته و فاقد بزرگی حقیقی‌اند. دقیقا همینجاست که وجه معنایی وصف «عالی» در قرآن مشخص می‌شود: «**قالَ یا إِبْلیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالینَ**». (ص، ۷۵)[1]. «علو» معنای برتری‌طلبی است. و عالی کسی است که به سبب نیاز به خود باوری و حس سزاواری، حتی در عادی‌ترین رفتارهای روزمره‌اش سعی در جلب توجه و تحسین و ستایش دیگران و کسب برتری دارد.

در حالی‌که افراد سالم که دارای بینش صحیحی نسبت به خود هستند و عزت واقعی را کسب نموده‌اند: « **مَنْ کانَ یُریدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ**». (فاطر، ۱۰)[2] ، فاقد چنین خصلتی هستند: «**تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقینَ**». (القصص، ۸۳)[3].

- حسادت به برتری دیگران: این افراد به برتری‌ها، و دارایی‌ها و توانایی‌های دیگران حسادت می‌نمایند؛ هرچند خود از آن برخوردار باشند: «**أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ**

۱- فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را از فروتنی برای چیزی که به دست خویش آفریدم، باز داشت؟

۲- هر که عزّت می‌خواهد (بداند که) عزّت همگی از آن خداوند است؛ سخن پاک به سوی او بالا می‌رود و کردار نیکو آن را فرا می‌برد.

۳- آنک سرای واپسین! آن را برای کسانی می‌نهیم که بر آنند تا در روی زمین، نه گردنکشی کنند و نه تباهی؛ و سرانجام (نیکو) از آن پرهیزگاران است.

فَضْلِهِ». (النساء، ٥٤)[1] ؛ و اگر جایی خود را فاقد برتری یا نعمتی که در اختیار دیگریست بیابند این حس در ایشان دوچندان گشته: «**وَدَّ کَثیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمانِکُمْ کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ...**». (البقره، ۱۰۹)[2] ، در صدد تخریب و تضعیف آن بر می‌آیند[3].

- طمع و زیاده‌خواهی: ایشان هیچ‌گاه به آنچه در اختیار دارند بسنده نکرده و همیشه بیشتر از آنچه دارند و هستند، می‌خواهند، و سعی می‌کنند هر چیزی را که به نوعی برتری محسوب شود، به چنگ آورند: «**إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعا**». (المعارج، ۱۹).[4]

- نارضایتی و ناآرامی روحی و ذهنی: این زیاده‌خواهی سبب می‌شود تا با وجود ادعای برتری و بی‌نیازی، هیچ گاه احساس رضایت درونی[5] نداشته و از آرامش روحی و ذهنی محروم باشند[6]. (صدوق، ۱/ ٦۹؛ تمیمی، ۱۸٦؛ کراجکی، ٤۰).

۱- یا اینکه به مردم برای آنچه خداوند به آنان از بخشش خود داده است رشک می‌برند؟

۲- بسیاری از اهل کتاب با آنکه حق برای آنان روشن است، از رشکی در درون جانشان، خوش دارند که شما را از پس ایمان به کفر باز گردانند....

۳- «**إِذْ قالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبینا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ. اقْتُلُوا یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحین**؛ «(یاد کن) آنگاه را که گفتند: یوسف و برادر (تنی) اش (بنیامین) برای پدرمان از ما دوست‌داشتنی‌ترند با آنکه ما گروهی توانمندیم؛ بی‌گمان پدر ما، در گمراهی آشکاری است. یوسف را بکشید یا به سرزمینی (دور) بیفکنید تا پدرتان تنها به شما روی آورد و پس از آن (خطا) گروهی شایسته باشید». (یوسف، ۸- ۹)؛ «**قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ إِنَّهُ لَکَبیرُکُمُ الَّذی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّکُمْ فی جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَیُّنا أَشَدُّ عَذاباً وَ أَبْقی**؛ فرعون گفت: آیا پیش از آنکه من به شما اجازه دهم به او ایمان آورده‌اید؟ بی‌گمان این نیرنگی است که در این شهر به کار برده‌اید تا مردم آن را از آن بیرون برانید، به زودی خواهید دانست». (طه، ۷۱)؛ «**وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ ...**؛ و برای آنان داستان دو پسر آدم (هابیل و قابیل) را به درستی بخوان! که قربانی‌یی پیش آوردند اما از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، (قابیل) گفت:بی‌گمان تو را خواهم کشت! ...». (المائده،۲۷).

۴- «بی‌گمان انسان را آزمندی بی‌شکیب آفریده‌اند»؛ حرص نیروی محرک انسان به سوی سعادت بوده و به خودی خود مذموم نیست، و صرفا زمانی که فرد به خاطر غفلت از سعادت حقیقی‌اش، آن را بیش از حد در مسیر دست‌یابی به خواسته‌های شخصی‌اش به کار برد به نیرویی مخرب مبدل می‌گردد.

۵- حریص از دو خصلت محروم شده و در نتیجه دو خصلت را با خود دارد: از قناعت محروم است و در نتیجه آسایش را از دست داده است، از راضی بودن محروم است و در نتیجه یقین را از دست داده است.

۶- هولناک ترین تنهایی، خودپسندی است... .

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.16.33.6.3]

- **شادی ظاهری و غم و اندوه بی انتها:** این افراد هرچند به خاطر توانایی‌ها و دارایی‌های ظاهری و موفقیت‌های کاذبشان افراد بسیار شادی به نظر می‌رسند: «**لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ یَفْرَحُونَ بِما أَتَوْا وَ یُحِبُّونَ أَنْ یُحْمَدُوا بِما لَمْ یَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ**». (آل‌عمران، ۱۸۸)[1] ، ولی در حقیقت به خاطر سیری‌ناپذیری و عدم رضایت دائمیشان بسیار غمگین و سرخورده‌اند.[2] (کلینی، ۲/ ۱۳٤). در حالی‌که نه آن شادی، شادی حقیقی است و نه این اندوه، اندوهی سزاوار و هر دو زاییده‌ی شخصیت بیمار ایشان است: «**لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُور**». (الحدید،۲۳) [3].

- **رفاه طلبی:** ایشان سعي مي‌کنند، ناآرامي و بي‌قراري درون خويش را از طريق فراهم آوردن رفاه و ثروت بيشتر و رسيدن به جايگاه‌هاى دنيوى بالاتر جبران نمايند: « **فَلَوْ لا کانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ أُولُوا بَقِیَّةٍ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّنْ أَنْجَیْنا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذینَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فیهِ وَ کانُوا مُجْرِمینَ**». (هود، ۱۱٦).[4]

- **بخل و خست:** این در حقیقت یک دور بی‌انتهاست، چون این رفاه‌طلبی خود دو دغدغه‌ی اساسی دیگر در این افراد ایجاد می‌نماید: یکی حفظ دارایی‌ها و توانایی‌هایی که با زحمت و دردسر بسیار و تجاوز به حریم دیگران کسب نموده‌اند و در حقیقت تکیه‌گاه آنان در اختیال و افتخارشان است و دیگری منع و بازداری از دارا شدن و توانایی یافتن سایرین.

ایشان در جهت حفظ دارایی خود، شخصا از بخشش امتناع نموده: «**فَلَمَّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُون**». (التوبه،۷٦) [5] ، و برای جلوگیری از ارتقاء سطح زندگی

۱- آنان را که برای آنچه کردند شادمانی می‌کنند و دوست دارند برای آنچه نکردند ستایش ببینند رسته از عذاب مپندار و آنها عذابی دردناک خواهند داشت.

۲- مَثَلِ حریص به دنیا، مثل کرم ابریشم است که هر چه بیشتر دور خود ببافد خارج شدن از پیله بر او سخت تر می شود تا آن که از غصه می میرد.

۳- تا بر آنچه از دست شما رفت دریغ نخورید و بر آنچه به شما دهد شادی نکنید و خداوند هیچ خود پسند خویشتن ستایی را دوست نمی‌دارد.

۴- پس چرا در میان مردم دوره‌هایی که پیش از شما می‌زیسته‌اند خیراندیشانی نبودند که (مردم را) از تباهی در زمین باز دارند- جز گروهی اندک از آنان که ما رهانیده بودیم- و ستمگران در پی ناز و نعمتی افتادند که در آن به سر می‌بردند و گناهکار بودند.

۵- و چون (خداوند) از بخشش خود به آنان ارزانی داشت، تنگ‌چشمی ورزیدند و با رویگردانی بازگشتند.

دیگران، از بخشندگی در سطح اجتماعی نیز ممانعت می‌نمایند: «**الَّذینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمید**». (الحدید، ۲٤)[1]. البته ممکن است گاهی از روی ریاکاری و برای جلب توجه دیگران بخششی انجام دهند: «**وَ الَّذینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ النَّاسِ ...**». (النساء، ۳۸)[2] که اگر پس از مدتی در نهان آن را بیشتر بازپس نگیرند، بارها با منت و زخم زبان و تحقیر آن را به شخص دریافت کننده، در برابر دیگران یادآوری می‌نمایند: «**یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ...**». (البقره،۲٦٤).[3]

- **واقعیت گریزی:** به طور کلی، در دنیای خیالی این افراد جایی برای واقعیت وجود ندارد. ایشان هیچ گونه حق و حقیقتی که جایگاهشان را در معرض خطر قرار دهد و یا نشان از معایب و ایرادات ایشان و برتری دیگری داشته باشد، نمی‌پذیرند. چه آن حق را خود به وضوح دریافته باشند: «**فَلَمَّا جاءَتْهُمْ آیاتُنا مُبْصِرَةً قالُوا هذا سِحْرٌ مُبینٌ . وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً...**». (النمل،۱۳- ۱٤)[4] ، یا دیگری آن را برای ایشان بیان کرده باشد: «**وَ أَمَّا الَّذینَ کَفَرُوا أَ فَلَمْ تَکُنْ آیاتی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَاسْتَکْبَرْتُمْ وَ کُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمین**». (الجاثیه،۳۱).[5] لذا با بی-اعتنایی به واقعیت: «**وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا وَلَّی مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها کَأَنَّ فی أُذُنَیْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلیمٍ**». (لقمان، ۷)[6] ، و پنهان نمودن آن: «**أَلْقِیَا فی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ**

۱- همانان که تنگ چشمی می‌ورزند و مردم را به تنگ چشمی فرمان می‌دهند.

۲- و آن کسان که دارایی‌های خود را برای نشان دادن به مردم، می‌بخشند.

۳ ای مؤمنان! صدقه‌های خود را با منّت نهادن و آزردن تباه نسازید، همچون کسی که از سر نمایش دادن به مردم، دارایی خود را می‌بخشد.

۴- و چون نشانه‌های ما روشنگرانه نزد آنان رسید گفتند: این جادویی آشکار است. و از سر ستم و گردنکشی، با آنکه در دل باور داشتند آن را انکار کردند».

۵- و امّا (ای) کافران! آیا آیات مرا بر شما نمی‌خواندند که گردنکشی کردید و قومی گناهکار بودید؟

۶- و چون آیات ما بر او خوانده شود با گردنفرازی روی می‌گرداند گویی آن را نشنیده است، گویی گوش‌هایش سنگین است...:«**وَلَّی مُسْتَکْبِراً**» به این معناست که فرد خودش را از آنچه هست بالاتر بداند و به حقیقت اعتنا نکند.خداوند حال چنین فردی را به کسی تشبیه کرده است که با وجود شنوا بودن، گوش نمی‌دهد و نمی‌شود؛« **کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها** »؛ گویا در گوشهایش سنگینی است: « **کَأَنَّ فی أُذُنَیْهِ وَقْراً** ».

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.16.33.6.3]

عَنِیدٍ».(ق،۲۴)[1] ، و گاه نیز با به شک انداختن مردمان و وارونه‌سازی حقیقت: «مُعْتَدٍ مُرِیبٍ». (ق،۳۵)[2] ، از پذیرش آن سرباز می‌زنند. (طباطبایی، ۱۶/ ۲۱۰ و ۱۸/ ۵۲۵).

- فریب اذهان و دسیسه: ایشان از طریق فریب اذهان عمومی و دسیسه: «یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لَا یَرْضَی مِنَ الْقَوْلِ». (النساء/۱۰۷) ۳، سعی می‌کنند حق را باطل جلوه داده و برتری‌های دیگران را سلب کنند. برای نمونه قرآن ماجرای کافرانی را متذکر می‌شود که با متهم نمودن پیامبران خود به ریاست‌طلبی و برتری‌جویی: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما هذا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُرِیدُ أَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْکُمْ ...». (المؤمنون، ۲۴)[4] ، یا سحر و جنون: «کَذلِکَ ما أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ». (الذاریات،۵۲)[5] سعی می‌نمودند از اطاعت از ایشان سرباز زده: «فَقالُوا أَ بَشَراً مِنَّا واحِداً نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَفِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ». (القمر،۲۴)[6] و یا جایگاه خود را در میان مردمان زمان خویش حفظ نمایند. ایشان به هم‌کیشان خویش می‌گفتند: چنانچه از بشری چون خود که هیچ فضیلتی بر دیگران ندارد پیروی کنند، مایه‌ی خسران و بطلان سعادت زندگیشان است: «وَ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ الْآخِرَةِ وَ أَتْرَفْناهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا ما هذا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمَّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ . وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ إِنَّکُمْ إِذاً

۱- هرچند «کفّار» را در آیه به کفرانگر و ناسپاس معنا کرده‌اند ولی این واژه از ریشه‌ی «کفر» به معنای پوشاندن است، و با توجه به سیاق آیات و کلمات، در این آیه به معنای حق ستیزی از طریق پوشاندن و مخفی نمودن آن است، چنانچه در برخی تفاسیر به این معنا اشاره شده است.

۲- مریب هم به معنای فرد شکاک است و هم به معنای کسی‌که در قلب و روح دیگران شک ایجاد می‌نماید.

۳- (کارهای خود را) از مردم پوشیده می‌دارند و از خداوند پوشیده نمی‌توانند داشت در حالی که او هنگامی که آنان شب را با گفتاری ناخوشایند وی می‌گذرانند با آنان است و خداوند به آنچه انجام می‌دهند نیک داناست: آیه دلالت بر تشکیل تجمع‌های شبانه و طرح ریزی‌های خیانت‌کارانه‌ی این افراد برای مقابله با حقیقت دارد.

۴- سرکردگان کافر از قومش گفتند: این جز بشری مانند شما نیست، بر آن است که بر شما برتری جوید....

۵- بدین‌گونه برای کسانی که پیش از آنان بودند، هیچ پیامبری نیامد مگر اینکه گفتند: او جادوگر یا دیوانه است.

۶- (می) گفتند: آیا از بشری چون خود پیروی کنیم؟ در آن صورت در گمراهی و سرگشتگی به سر خواهیم برد.

لَخاسِرُونَ».(المؤمنون،۳۳ - ۳۴)[1]، و این چنین با عوام‌فریبی و دسیسه، جایگاه الهی و معنوی والای پیامبران را مورد حمله قرار می‌دادند.

- دروغ‌گویی: در روند وارونه‌سازی واقعیت، این افراد دروغ‌های بسیار می‌گویند. در قرآن به این خصلت ایشان با تعبیر «أفّاک» اشاره شده است: «وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثِیمٍ . یَسْمَعُ آیاتِ اللَّهِ تُتْلی عَلَیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِیمٍ». (الجاثیه،۷ و۸)[2]. «أفّاک» صیغه‌ی مبالغه از «إفك» به معنای دروغ و «أثیم» مشتق از «إثم» به معنای گناه و نافرمانی بسیار است. وجه اینکه پس از واژه‌ی «أفّاک» که خود مبالغه در وصف دروغ‌گویی است، واژه أثیم را به کار برد؛ این است که بر تثبیت صفت دروغ‌گویی در ایشان اشاره نموده باشد.(طباطبایی، ۱۸/ ۱۵۹- ۱۶۰).

این افراد هم‌چنین به دلیل اینکه حجت و برهانی بر حقانیت سخن خود ندارند، غالبا مجبور می‌شوند برای موجه جلوه دادن و اثبات درستی و راستی آن قسم دروغ بخورند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ لا تُطِعْ کُلَّ حَلَّافٍ مَهِینٍ». (القلم،۱۰). استفاده از دو تعبیر «حلّاف» و «مَهین» در آیه بیانگر این معناست که افراد خودشیفته به دلیل ضعف تدبیر و نداشتن حجت قاطع برای اثبات سخن باطل و دروغ خویش به هر ضعف و زبونی و پستی تن داده و با سوگند خوردن سعی در تکذیب حقیقت دارند.

- تجاوزگری: این افراد سعی می‌کنند، حتی به قیمت تجاوز به حقوق و حریم شخصی: «لا یَرْقُبُونَ فی مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ». (التوبه، ۸ - ۱۰)[3] ؛ و اجتماعی دیگران: «الَّذِینَ طَغَوْا فِی الْبِلَادِ. فَأَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسَادَ». (الفجر،۱۱ و ۱۲)[4] ، ناداشته‌های خود را به دست آورده و جایگاه برتر خود را حفظ نمایند.

۱- و سرکردگان از قوم او که کفر ورزیده و لقای جهان واپسین را دروغ شمرده بودند و ما در زندگانی این جهان به آنها رفاه بخشیده بودیم گفتند: این (پیامبر) جز بشری مانند شما نیست، از آنچه می‌خورید می‌خورد و از آنچه می‌آشامید، می‌آشامد. و اگر از آدمی مانند خویش فرمان برید بی‌گمان در آن صورت زیانکار خواهید بود.

۲- وای بر هر دروغزن گناهکار! که آیات خداوند را که بر او خوانده می‌شود می‌شنود سپس با گردنکشی (بر انکار خود) پا می‌فشارد گویی آن را نشنیده است پس او را به عذابی دردناک نوید ده!

۳- درباره‌ی هیچ مؤمنی نه پیوندی را پاس می‌دارند و نه پیمانی را و آنانند که تجاوزگرند.

۴- آنان که در شهرها سر به سرکشی برداشتند، و در آنها بسیار به تباهی پرداختند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.16.33.6.3]

ذکر دو نکته در اینجا لازم است: اول اینکه تجاوزگری ایشان با توجه به میزان توانایی و حاکمیت حقیقیشان متفاوت است و می‌تواند از یک نفر: «**مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثيمٍ...أَنْ كانَ ذا مالٍ وَ بَنينَ**» (القلم،۱۲ و ۱٤)، تا کل افراد یک جامعه را تحت تأثیر قرار دهد: «**إِنَّ قارُونَ كانَ مِنْ قَوْمِ مُوسى فَبَغى عَلَيْهِمْ ...**». (القصص، ۷٦)[1]. دیگر آنکه، طیف وسیعی از انواع تجاوز و بهره-کشی را شامل می‌شود؛ از ترور و تخریب شخصیتی گرفته تا تهدید و شکنجه و قتل که در ادامه به آنها اشاره خواهیم نمود:

الف: ترور و تخریب شخصیتی: افراد خودشیفته در صورتی‌که نتوانند از لحاظ مدیریتی، مهارتی و یا علمی خود را چنانکه در نظر دارند -برای تسلط یافتن بر دیگران- ارتقاء دهند، سعی می‌کنند از طریق پایین کشیدن دیگران بر آنان تسلط یابند. بنابر فرمایش الهی در قرآن، روش فرعون برای تسلط و برتری یافتن بر قوم بنی اسرائیل استخفاف و به استضعاف کشاندن ایشان بوده است: «**فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقين**».(الزخرف،۵۴)[2] ؛ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ به معنای فاستفزّه است. فرعون با تخفیف ذهنی مردمان زمانش و میراندن خواستشان؛ آنان را مجبور به تسلیم در برابر خواسته‌هایش نمود. استضعاف نیز یعنی ضعیف ساختن توانایی فکر و مبارزه، تحمیل ناتوانی مالی و روحی و از بین بردن شخصیت اجتماعی افراد، به گونه‌ای که آنان را به موجوداتی مطیع و فرمانبر تبدیل سازد.

ب: بدگویی، عیب جویی و سخن چینی: ایشان هم‌چنین با بزرگ‌نمایی نقاط ضعف اطرافیانشان، از طریق بدگویی و افشای اسرار، عیب‌جویی: «**وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ**». (الهمزه،۱)[3] و دو به هم زنی: «**هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَميمٍ**». (القلم،۱۱)[4]؛ سعی می‌کنند واقعیت‌های موجود در مورد برتری‌های ایشان را مخفی و یا کمرنگ نمایند.

ج: ایجاد تفرقه و اختلاف: این افراد با تفرقه افکنی و ایجاد اختلاف سعی می‌کنند از فضای ناپیدا و پر تنش به وجود آمده درجهت سلطه یافتن بر دیگران بهره برده و برای رسیدن به مقاصد

۱- بی‌گمان قارون از قوم موسی بود و در برابر آنان سرکشی کرد»: بغی به معنای رفتار ظالمانه با دیگران تحت تأثیر هوای نفس و برخلاف قانون، برای رسیدن به خواسته‌ای شخصی یا گروهیست. (مصطفوی، ۱/ ۳۰۹؛ طباطبایی، ۸/ ۶۸).

۲- آنگاه قوم خود را سبکسار کرد (و از راه به در برد) و آنان از او فرمان بردند زیرا آنان قومی بزهکار بودند.

۳- وای بر هر بدگوی عیبجویی».

۴- عیبجوی پیشگام در سخن‌چینی.

تجاوزکارانه‌ی خود فرصت سازی نمایند: « **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِيَعاً...**». (القصص،٤)[1].

د: تهدید(به تبعید، شکنجه وقتل و...): این افراد درجایی‌که خود را در برابر واقعیت کاملا بی سلاح بیابند، تلاش می‌کنند با تهدید به امور مختلفی همچون تبعید: «**قالَ أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتي يا إِبْراهيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَ اهْجُرْني مَلِيًّا** ». (مریم، ٤٦)[2] ، شکنجه و حتی قتل: «**قالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذابٌ أَليمٌ** ». (یس، ۱۸) [3] دیگران را با خود همراه سازند.

ه: شکنجه جسمی: ایشان گاه تهدیدهای خود را به صورت‌های مختلف عملی می‌کنند تا دیگران را به این نحو مطیع خود سازند. فرعون مخالفان خویش را به سخت ترین صورت شکنجه نموده؛ پس از قطع دست و پایشان ایشان را بر شاخه های نخل می‌آویخت: «**قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ ... فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ في جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنا أَشَدُّ عَذاباً وَ أَبْقى**».(طه،۷۱)[4].

و: بهره‌کشی جنسی و قتل: رفتارهای تجاوزکارانه‌ی این افراد تا بدانجا پیش می‌رود که برای اثبات برتری خویش به ناموس و جان دیگر افراد دست‌درازی می‌نمایند. فرعونیان با بهره‌کشی جنسی از زنان بنی اسرائیل و کشتن پسرانشان توانستند بر آنان حاکمیت یابند: «**وَ إِذْ قالَ مُوسى**

۱- بی‌گمان فرعون در زمین (مصر) گردنکشی ورزید و مردم آنجا را دسته‌دسته کرد.

۲- گفت: «ای ابراهیم، آیا تو از خدایان من متنفری؟ اگر باز نایستی تو را سنگسار خواهم کرد.

۳- پاسخ دادند: «ما [حضور] شما را به شگون بد گرفته‌ایم. اگر دست برندارید، سنگسارتان می‌کنیم و قطعاً عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید.

۴- [فرعون] گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟ قطعاً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است، پس بی‌شک دستهای شما و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می‌کنم و شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم، تا خوب بدانید عذاب کدام یک از ما سخت‌تر و پایدارتر است.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.16.33.6.3]

لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذابِ يُذَبِّحُونَ أَبْناءَكُمْ و يَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ وَ فی ذلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيم». (إبراهيم،٦)[1].

- **انزوا و گوشه‌گیری:** مسلما این رفتارهای آزاردهنده و خودخواهانه به تدریج سبب می‌شود اطرافیان از این افراد کینه به دل گرفته[2]، و به تلافی و دشمنی متقابل با ایشان ترغیب شوند[3]. در این حالت فرد نه از سر غرور بلکه از ترسِ[4] انتقام‌جویی و دشمنی دیگران، منزوی شده و به افسردگی و ترس مرضی مبتلا می‌شود. و البته این تنهایی روحیه‌ی کینه‌توزی و دشمنی را در او شعله‌ورتر می‌سازد. (تمیمی، ۲۰۸؛ حلوانی، **۳۱۱**، صدوق، **۳۷۶**).

- **عدم رشد یافتگی:** در نهایت باید گفت این افراد علیرغم تلاش بسیارشان در جهت برتری یافتن بر دیگران، به دلیل خود برتربینی‌شان همیشه از جنبه‌های مختلف علمی، مهارتی، اخلاقی و... از دیگران عقب‌ترند. ایشان خود را در هر زمینه‌ای صاحب‌نظر دانسته و اغلب حتی آراء نادرست و افکار و نظریات بی‌ارزش خود را اندیشمندانه و سنجیده می‌شمارند: «**فَلَمَّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ**». (غافر، ۸۳)[5]، لذا از مشورت با دیگران و استمداد از تفکر و تدبیر آنان امتناع نموده و زیر بار سؤال کردن و استفاده از دانش و مهارت و خوبی کسی که برتر از ایشان باشد، نمی‌روند.[6] (حلوانی، ۱٤۰). این خصلت نشانه‌ی توقف و جمود و استبداد رأی فرد بوده[7]؛ او را از پیشرفت و یادگیری و رشد حقیقی باز می‌دارد.[8] (تمیمی، ۱۱۲؛ خوانساری، ۱/ ۲۱۳).

۱- و [به خاطر بیاور] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، آن گاه که شما را از فرعونیان رهانید، [همانان] که بر شما عذاب سخت روا می‌داشتند، و پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند، و در این [امر] برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود».

۲- نتیجه‌ی خودبینی بغض و کینه است.

۳- آن که از خودش راضی شود ، ناراضیان و دشمنان او فراوان خواهند شد.

۴- هیچ تنهایی، وحشتناک تر از خودپسندی نیست.

۵- آنگاه چون پیامبرانشان برهان‌های روشن برای آنان آوردند به دانشی که خود داشتند شادی کردند و (کیفر) آنچه به ریشخند می‌گرفتند آنان را فرا گرفت».

۶- خودخواهی، آدمی را از طلب علم باز می‌دارد.

۷- انتقاد کردن آدمی از خود، دلیل استواری خرد و نشانگر فراوانی فضل اوست.....

۸- خودپسندی، مانع افزودن کمالات می شود.

نتایج مقاله

از منظر اسلام، خودشیفتگی داشتن توجه و علقه‌ی خاص نسبت به خود، آراء و تمایلات و نیازهای فردیست که تا حد خودپرستی پیش رفته و به تجاوز به شخصیت و حقوق دیگران منجر می‌شود. این اختلال به سبب آثار مخرب و آسیب‌های فردی و اجتماعی‌ای که برای شخص مبتلا و بویژه اطرافیانش به همراه دارد، در آموزه‌های اسلامی از اهمیت بسیاری برخوردار است. در این پژوهش بیست و سه مورد از اوصاف اصلی شخصیت مبتلایان به آن بیان گردید. از آنجا که شناخت دقیق هر اختلالی، گام مهمی در راستای درمان آن است و می‌تواند در نحوه‌ی برخورد مشاور با بیمار و انتخاب نوع درمان تعیین‌کننده باشد. در پژوهش حاضر سعی شد، با بررسی قرآن به عنوان کلام خالق انسان و سخنان ارزشمند و عمیق اولیاء الهی، چنین شناخت جامعی نسبت به اختلال خودشیفتگی در اختیار شخصیت پژوهان و مشاوران قرار گیرد.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.16.33.6.3]

کتابشناسی

۱- قرآن کریم، ترجمه: علی موسوی گرمارودی، تهران: قدیانی، ۱۳۸٤ش.

۲- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، محقق: علی اکبر غفاری، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین،۱۳٦۲ش.

۳- همو، التوحید، محقق: هاشم حسینی، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین،۱۳۹۸ق.

٤- انجمن روان‌پزشکی آمریکا، راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی (ویراست پنجم)، ترجمه: یحیی سید محمدی، تهران: نشر روان، ۱۳۹۳ش.

٥- باچر، جیمز؛ سوزان مینکا، جیل‌هولي، آسیب شناسي رواني، ترجمه: یحیي سیدمحمدی، تهران: ارسباران، ۱۳۸۹ش.

٦- برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، محقق: جلال‌الدین محدث، چاپ دوم، قم: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ق.

۷- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، محقق: مصطفی درایتی، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی،۱۳٦٦ش.

۸- جعفر بن محمد، مصباح الشریعة، چاپ اول، بیروت: اعلمی،۱٤۰۰ق.

۹- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، محقق: مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، قم: مؤسسة آل البیت،۱٤۰۹ق.

۱۰- حلوانی، حسین بن محمد، نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، قم: مدرسة الإمام المهدي (عج)، ۱٤۰۸ق.

۱۱- خوانساری، محمد بن حسین، شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، محقق: جلال‌الدین حسینی، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران،۱۳٦٦ش.

۱۲- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعة مدرسین حوزه‌ی علمیه،۱٤۱۷ق.

۱۳- کراجکی، محمد بن علی، معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، محقق: احمد حسینی، چاپ دوم، تهران:المکتبة المرتضویة،۱۳۹٤ق.

۱٤- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافي، محقق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیة،۱٤۰۷ق.

۱٥- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الأئمة الأطهار، چاپ دوم، بیروت: دار إحیاء التراث العربي،۱٤۰۳ق.

۱٦- مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، محقق: سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، تهران: دار الکتب الإسلامیة،۱٤۰٤ق.

۱۷- مصطفوي، حسن، التحقیق في کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٦۰ش.

۱۸- نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۹ق.

۱۹- نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، محقق: مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، قم: مؤسسة آل البیت، ۱٤۰۸ق.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.16.33.6.3]